

شعراي گنام

مکتبی شیرازی

بقلم آقای

عبدالحسین نوایی

مکتبی شیرازی یکی از هزاران شاعر هنرمندی است که خاک ذوق پرور و هنر خیز شیراز در دامان خود پرورانده است.

شعراي شیراز بخصوص آنانکه بعد از سعدی و حافظ پیدا شده‌اند چندان شهرتی نیافته‌اند و تذکره نویسانی که شرح زندگانی شعراي فارس را نوشته‌اند در جنب شهرت و عظمت مقام حافظ و سعدی دیگران را شابان وصف و تمجید نیافته و بشرح زندگانی آنان نپرداخته‌اند و از همین لحاظ است که زندگانی آنان چندان روشن نیست.

مکتبی شیرازی نیز از این حکم مستثنی نیست با آنکه کتاب لیلی و معنوش بسیار مشهور است و مکرر بطبع رسیده کسی از شرح زندگانی او خبری ندارد و صاحبان تذکره هیچیک متعرض تفصیل حال او نشده‌اند.

برای آنکه از طرز بیان تذکره نویسان راجع باین شاعر مقیاسی بدست آید عین عبارت بعضی از آنانرا ذکر میکنیم تا خوانندگان و کسانی که بتحقیق در زندگانی رجال شعر و ادب مشغولند از میزان اطلاعات تذکره نویسان و فایده کتب آنان مستحضر شوند. حکیم شاه محمد قزوینی در ذیلی که بر ترجمه مجالس النقایس امیر علیشیر نوایی نوشته و در ۹۲۹ بانجام رسیده در باب مکتبی چنین مینویسد:

«مولانا مکتبی شیرازی است و شخصی است که جامع فنون فضایل و کمالات است و در علم موسیقی یدی طولی دارد و سازی غرا مثل قانون تصنیف نموده و لیلی معنون

را بغایت خوب و زیبا گفته ...» سپس چند بیت از این کتاب را شاهد می آورد ۱ .
ایضاً اینست عبارت سام میرزا در تحفه سامی دربارهٔ مکتبی :

«مکتبی شیرازی، صنعتش از تخلص معلوم و در عالم عاشقی همیشه قرین غموم و هموم و اشعارش بغایت بجاشنی و صفا و از کمال صفا غم زدا چنانچه از ملاحظه آنها شمه ازین معنی هویدا میگردد ۲» .

این بود تمام اطلاعات دو تن از کسانی که یکی با مکتبی معاصر بوده (مترجم مجالس النفاوس) و دیگری یعنی سام میرزا بسیار قریب العهد نسبت باور میزیسته است در این مقاله ما سعی میکنیم که تا حد مقدور زندگانی مکتبی را روشن کنیم و اطلاعات متفرقی را که در این خصوص بما رسیده است در یک جا جمع آوریم .

نام این شاعر و نام پدرش همچنین سال تولد او بکلی مجهول است و هیچیک از صاحبان تذکره متعرض آنها نشده اند همین قدر نوشته اند که وی در مسجد بردی شیراز مکتب دار بود ۳ و تخلص خود را از این شغل خویش گرفته و چنانکه نقل کردیم در موسیقی نیز دستی داشته و آلتی تازه در موسیقی ساخته بوده است .

دوران زندگانی وی مقارن او اخر قرن نهم و ابتدای قرن دهم یعنی اوائل ظهور شاه اسمعیل و تأسیس سلسله صفوی بوده است . کتاب معروف خود را در سالیکه بحروف اَبجد «کتاب مکتبی» میشده یعنی سال ۸۹۵ تمام کرده است .

در ابتدای یک نسخه از لیلی و مجنون او که بتاریخ ۱۲۵۹ یعنی پنج سال قبل از فوت محمد شاه قاجار بچاپ رسیده است نام ممدوح او ذکر شده است اینست عین اشعار او درین مورد :

من درسحری چنین نشسته	در بررخ روزگار بسته
از دل نی خاهم ام در آتش	دود شررش شده علم کش
زین قصه که هست عشق ناهه	بر روی ورق نهاده خامه

۱ - ترجمه های مجالس النفاوس ص ۳۸۷ - ۳۸۸ . چاپ طهران

۲ - تحفه سامی چاپ هند ص ۹۲-۹۳ و چاپ طهران ص ۱۲۹

۳ - فارس نامه جلد دوم صفحه ۱۰۶

اندیشه کنان که باکه از دهر	این بکر جمیله را کنم مهر
چون فکر تم این سخن ادا کرد	بخت از فلکم چنین ندا کرد
کاین پیرهن از ازل قفاده	بر قامت میر میر زاده
سر خیل سپه کشان مشهور	شه قاسم بن امیر منصور ۱

از این عبارت معلوم میشود که مددوح او امیر امیر زاده ای بوده که قاسم بن منصور نام داشته. اکنون برای آنکه هویت این قاسم بن منصور واضح شود از نوشتن مقدمه ای ناگزیریم و بی مناسبت نیز نیست اگر در ضمن این موضوع چند سطری از وقایع آخر قرن نهم در فارس نوشته شود چه این قسمت از تاریخ ایران چندان معلوم و معروف نیست.

در سال هشتصد و هشتاد و اند (بین ۸۸۳ و ۸۸۷) حکومت فارس از طرف سلطان یعقوب بهادر آق قویونلو با امیر منصور بیک پرناک ترکمان واگذار میشود وی با جماعتی از ترکمانان بایندریه بشیر ازمی آمد ۲ این امیر منصور همان کسیست که اولاد سلطان حیدر صفوی یعنی سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم را با والده آنها حلیمه بیگی آغا که خواهر خود سلطان یعقوب بود در زندان استخر بفرمان یعقوب زندانی میکند ولی با آنها بنهایت خوش رفتاری و لطف معامله مینماید ۳.

در سال ۸۹۶ یوسف میرزا پسر یعقوب میرزا مرد و هنوز مادرش از سوگواری بیرون نیامده بود که خود نیز پسر ملحق گردید یعقوب میرزا نیز پس از چند روزی زندگانی پر شور و شرف سلطنت و سیاست را بدرود گفته روی بسالم آخرت آورد، بنائی شاعر در این باب گفته:

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف ارگشده چه شد یعقوب را باری

جامی نیز در این واقعه می گوید:

- ۱- ذکر این شخص تنها در چاپ ۱۲۰۹ ص ۱۲ هست ولی در چاپ دیگری که توسط کتابخانه علمی شده از آن اثری نیست.
- ۲- فارسنامه ص ۸۱ ج ۱
- ۳- فارسنامه ج ۱ ص ۸۴

عمری دل من زشوق یعقوب طپید
 یعقوب برفت و روی یعقوب ندید
 رنجی که بمن از غم یعقوب رسید
 هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید
 پس از مرگ یعقوب میرزا عده‌ای از امراء و سران سپاه بسر کردگی صوفی خلیل
 نامی بدور میرزا بایسنقر پسر یعقوب میرزا جمع شدند و بقیه دور میرزا مسیح پسر امیر
 حسن را گرفتند ولی سرانجام طرفداران بایسنقر میرزا فاتح شدند و صوفی خلیل مقامی
 منیع و محکم یافت اما بمناسبت بد رفتاری این شخص با مردم شخصی بنام سلیمان
 بیك که والی دیار بکر بود شورش کرد و صوفی خلیل را در جنگی اسیر کرده کشت و خود
 همه کاره بایسنقر میرزا شد.

پس از این وقایع رستم بیك نواده امیر حسن بیك آق قویونلو که ابتدا در جزء
 خواص میرزا مسیح بود و پس از شکست میرزا مسیح در قلعه النجق آنزریایجان محبوس
 میزیست بمساعدت آیه سلطان و قرق سید علی کوتوال قلعه از حبس بیرون آمده و عده
 زیادی را بدور خود جمع کرد و با این جمع بجنک بایسنقر شتافت و این امیر را شکست
 داده تبریز را متصرف شد و بالنتیجه صاحب اختیار عراق و فارس و کرمان و لرستان گردید.
 این پادشاه در همان ابتدای سلطنت دچار حملات شروانشاه که بحمايت از دامادش
 بایسنقر میرزا برخاسته بود گردید و چون از طرفی مهد علیا حلیمه بیگی آغا مادر شاه
 اسمعیل و سلطان علی و سلطان ابراهیم عمه او بود در صدد برآمد که پسران سلطان حیدر
 و مادرشان را از حبس نجات دهد و همین کار را هم کرد هنگامیکه آن سه برادر تبریز
 رسیدند مورد محبت قرار گرفته و بگرفتن خلعت و مال وافر موفق آمدند. رستم میرزا
 سلطان علی را بجنک بایسنقر میرزا و لشکر شروان فرستاد و غرض او این بود که اگر
 هر يك از دو طرف کشته شوند باعث تقویت دولت آق قویونلو خواهد گردید سلطان علی
 میرزا بایسنقر را در جنگ کشت و خیال رستم میرزا را آسوده کرد ولی این شخص بعد
 از چندی مورد سوءظن رستم میرزا واقع شده بدست گماشتگان او کشته شد و برادرانش
 سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل در سال ۸۹۹ بطرف گیلان فرار کردند.

در سال ۹۰۰ منصور بیك از ایالت فارس معزول شده حکومت آنجا بشور علی
 بیك تعلق گرفت ولی پس از چندی بر اثر تلقینات امراء پرنانک دوباره منصور بیك بکار

خود بازگشت و چون در این اوقات مریض بود کفالت امور را بشاهقلى بيك وا گذاشت ولى اين مرد مورد غضب و حسد قاسم بيك ميرديوان شده بقتل رسيد و قاسم بيك بر جميع كارها تسلط يافت و اطرافيان او بخصوص روح الله قزوینی دست ظلم بر مردم شیراز دراز کردند . ۱

پس از اینکه کار بدین ترتیب قرار یافت * امیر سلطان رستم ایالت مملکت فارس را بقاسم بيك پرنك ارزانی داشت ۲ .

اما این امیر ظلم و ستم فراوان بر مردم شیراز بسیر مزارشخ سعدي رفته بودند جمعی چهل روز بعد از نوروز هنگامیکه مردم شیراز بسیر مزارشخ سعدي رفته بودند جمعی از امرا بر او شوریدند و زدو خوردی سخت روی نمود و امیر قاسم بطرف تبریز یعنی دربار آق قویونلو رو آور شد . رستم بيك و ارکان دولت او بر آن شدند که بقاسم بيك اجازه مراجعت داده نشود ولى وی بوساطت و نفوذ امراء پرنك و باخرج زیاد دوباره فرمانفرمای فارس شد اما خواجه روح الله را بقتل آوردند . ۳

در ۹۰۳ سلطان رستم بردست احمد پادشاه پسر انورلو محمد و نواده امیر حسن بيك آق قویونلو کشته شد و چون امیر حسین همه کاره او مظفر بيك برادر قاسم بيك پرنك را کشت قاسم بيك بتحریر آيه سلطان علم طغیان برافراشت و سلطان احمد را پس از ششماه سلطنت در نزدیک اصفهان اسیر و مقتول ساخت و پسر سلطان یعقوب بنام مراد میرزا که تا آن تاریخ در حمایت شروان شاه بود بشاهی برگزیده شد و سکه بنام او ضرب گردید .

پس از این پیشرفت قاسم بيك که خود را در سلطنت سلطان جدید ذبح میدانست بر سختگیری نسبت بمردم افزود و این معنی باعث کدورت ورنجش سخت مردم شیراز شد ، قاسم بيك از این معنی آگاهی یافت و چون امیر صدرالدین محمد دشتکی از افاضل سادات آن عصر در ایجاد دشمنی بین مردم و حاکم متهم شده بود قاسم بيك جمعی از ترکمانان بایندیری را فرستاد تا او را در خانه خود بکشند .

از قاسم بيك پرنانك ديگر خبری در دست نیست مگر در ضمن وقایع سال ۹۰۷ بدین ترتیب که در این سال امیر آهنگ خود سری کرده کوس استقلال کوفت .
 سلطانمراد میرزا با سپاهی فراوان از تبریز بطرف فارس آمد ، همینکه بفارس رسید قاسم بيك دریافت که مرد میدان او نیست بهمین لحاظ در گوشک زرد بحضور سلطان مراد رسید و اظهار شرمندگی و پشیمانی نمود و هدایائی فراوان پیشکش کرد ولی هیچکدام مفید نیفتاد و سلطان گفت تا او را در قلعه استخر محبوس ساختند و پس از آن بقلعه اصطهبانات منتقل نمودند در آنجا ویرا در همین سال بکشند ۲ .
 این بود مجموع اطلاعاتی که راجع بممدوح مکتبی در دسترس ما بود . در همان قطعه از کتاب او نام شخص دیگری برده میشود که بعلت ابهام چندان اطلاعی از آن بدست نمی آید و آن چند بیت اینست :

آن به که سخن ز پیر گویم	زان قطب فلك سر بر گویم
پیری که امام عقل پیر است	استاد عطارد دبیر است
صدری که زمانه چاکر اوست	گردون ورقی زد قتر اوست
دانای جهان سپهر تمکین	یعنی که جلال دولت ودین
.....
بر مسند شرع و منصب جاه	جاوید بمان ببخت دلخواه

همچنانکه که ذکر شد از نام و نسب این «جلال دولت ودین» که «زمانه چاکر اوست» و «بر مسند شرع و منصب جاه» تکیه میزده اطلاعی نیافتیم ولی ظن قوی آنست که این شخص همان خواجه روح الله امین امیر قاسم بيك باشد که مجملی از خصوصیات زندگانی او نوشته شد اما این مطلب از حدس تجاوز نمیکند زیرا ما در هیچیک از منابع لقب خواجه روح الله را نیافتیم که آیا جلال الدین بوده یا چیز دیگری .

تاریخ وفات مکتبی را در هیچ مأخذی نیافتیم جز در کتاب شاهد صادق در ضمن وقایع سال ۹۱۶ و این تاریخ بعید نمی نماید.

آثار مکتبی

آنچه از لیلی و معجون مکتبی برمیآید اینست که وی خمسۀ نظامی را بتمامها تقلید کرده است، مرحوم هدایت هم در مجمع الفصحاء این نکته را یادآور شده بعلاوه خود او نیز در لیلی و معجون اشاره بدین مطلب میکند بدین ترتیب:

وین طرفه که پنج گنج از در خواهی بکف تهی کنم پر
در گفتن خمسۀ ای که نامی است مقصود ستایش نظامی است

ولی از خمسۀ او چیزی جز کتاب لیلی و معجون در دست نیست تنها در بعضی از جنگهای قدیمی ابیاتی چند برآگنده بدو نسبت داده شده که گویا منقول از منظومه‌های دیگر اوست از جمله چند بیت در سال پانزدهم مجله ارمنان صفحه ۷۵۰ چاپ شده و ما محض نمونه يك عده از آنها را در اینجا نقل میکنیم بشرح ذیل:

شد تنش بید و برگ او خنجر یا چو مرغی که نو برآرد پر



برف پیری بهر سری که بخت توانند خلق عالم رفت



زان دو نیمه است دانه گندم که یکی خود خوری یکی مردم
مثنوی از آنجا که مبین میزان قدرت فکر و نازکی خیال و ایجاد معانی بکر و لطیف است در نزد شعرای ما مورد توجه خاصی بوده است و کسانی که خواسته‌اند هنر خود را در طرز فکر و آوردن معانی بنمایانند از دیرباز دست بدامان مثنوی زده‌اند حتی کسانی مانند شهید بلخی و ابو شکور مثنویاتی گفته بودند که در روزگار ایشان معروف بوده ولی بمروور زمان تمام آنها از میان رفته و ماتنها بوسیله مؤلفین و منتولاتی که از آنها بجامانده از وجود آنها اطلاع یافته‌ایم.

در این رشته نظامی گنجوی ابتکار مخصوصی نشان داده و قصص عشقی و داستان های بزمی ایرانی را جمع و منظوم کرده و چون شاعری استاد بلکه فاضلی شاعر بوده

کتابش عظمتی و شهرتی تمام یافته تا آنجا که هیچکس نتوانسته است با از این حد فرائز گذارد و مثنویات او تا کنون مورد تقلید و اقتباس دیگر شاعران بوده است .
مکتبی شیرازی هم یکی از جمله کسانیست که با خواسته است بچنگ نظامی برود یا اینکه از او تقلیدی نموده باشد .

مکتبی خود در لیلی و مجنون چندبار از نظامی یاد میکنند باین ترتیب :

آن خوش خیری که وقت تاویل	بیغمبر عقل راست جبریل
شخصی که بنسبت پیمبر	معراج رسول راست منبر
هر بکر معانیش چو مریم	دارد نفس مسیح در دم
الفاظ معانیش چو فرهنگ	چون سنگ در آب و آب در سنگ
چون او نی خامه پر نوا کرد	نه دایره را پر از صدا کرد
من کان هنری همای دیدم	چون سایه بیال او دویدم
خواهم ز زمانه ساز گاری	وز عمر مدد ز بخت یاری
زان خمسه کنم ز انتهایش	بالای هزار خمسه جایش

در جای دیگری باز از نظامی و امیر خسرو دهلوی که او نیز بتقلید نظامی برخاسته است اسم می برد این است چند بیت از آن اشعار :

هر چند که خسرو و نظامی	دادند دو خانه را تمامی
من کاین نمط یگانه کردم	نقاشی این دو خانه کردم
.....
هر کس که جز این دو استادند	هندوی منند و خانه زادند
این در که برشته کرده ام نو	از گنج نظامیست و خسرو

غیر از این کتاب که بگفته خود او دو هزار و سیصد و شصت بیت است و در فارس در سال ۸۹۵ نوشته شده از آثار او چیزی در دست نیست تنها يك کتاب کوچکی بنام « کلمات علیة غراء » باو منسوبست و آن کلمات قصار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

است که مکتبی آنها را شعر در آورده و این کتاب را آقای حسین کوهی در طهران چاپ کرده اند. غیر از اینها در تذکره ها باو غزلیاتی نیز نسبت داده شده و از آنها گاهی بعضی ابیات و گاهی فقط مطلع آنها در این کتب مسطور است.

در پایان کلام دو غزلی را که این شاعر در ضمن متنوی لیلی و مجنون گفته است می آوریم تا همیازی باشد برای دانستن نوع فکر و طرز بیان و لطافت گفتار این شاعر:

این غزل جزء ناهم است که لیلی بمجنون نوشته است:

از جمله جهانیان گذشتم	در عشق تو از جهان گذشتم
بنهادم و از جهان گذشتم	بی روی تو بر در لحد پای
تو از دل و من ز جان گذشتم	آن دم که یکدیگر رسیدیم
در بحر غمت روان گذشتم	من ساختم از جنازه کشتی
چندانکه ز کاروان گذشتم	در بادیه عدم دویدم
زان سوخته ام کز آن گذشتم	روز غم تست بحر آتش
با داغ تو از میان گذشتم	فردا بنمایم که امروز

مجنون بنامه محبوبه خوش که در آن هنگام بکام ابن سلام شده بود جواب مؤثری میدهد این غزل قسمتی از آن جواب نامه است:

نالم ز تو یا ز همنشینت	ای گشته فراق من قرینت
دست دگری در آستینت	کی دست من فتاده گیری
با ما گرهی است در جبینت	بیوند محبت رقیبان
کوشم ز هلاک خود بکینت	تو مهر کسان گرفته و من
هر پای مکس در انگبینت	خاریست مرا بجان شیرین
تا دیده کجا شود یقینت	حالی که من از غم تو دارم